

الشعيا



۷۴۰ سال قبل از میلاد مسیح در درباری
حکومت غزیاک پادشاه

اورشليم، پایتخت يهودا.

در اسرائيل نو پادشاهی وجود
داشت اسرائيل در شمال،
يهودا در جنوب.

آنها به اشعيا گفتند
اسرائيل فراخ زیادی به آشور
پرداخت کرده است!

بله، و
این باعث پیش روی
آشوری‌ها به سمت جنوب
شده است.

اشعيا

اسرائيل مانع بین ما و
آشور است.

اما تا چه
مدت؟

وعزیا به قوی کردن
سپاهمان ادامه می دهد.

بله،
و مهم تر اینکه...



...عزیا از
فراواند پیروی
می کند.
یوتام هم پس از مرگ
پدرش، از فراواند
پیروی کند.

اوه،
اشعيا!

آرام باش! مرزهایمان امن،
دیوارهایمان مطمئن، و گنجینه‌هایمان
انبوه است!

چیزی که
من نگذاش هستم قلب
مردم است...

در باره اشعيا چیز زیادی به جز نوشته‌های
خودش در دست نیست.

و او نوشت: «سالی که عزیا مرد»

قدوس!
قدوس! قدوس!

خدای قادر
مطلق قدوس است!

زمین از
جلال او پر شده است!

قدوس!
قدوس! قدوس!

خداوند
قدوس است!

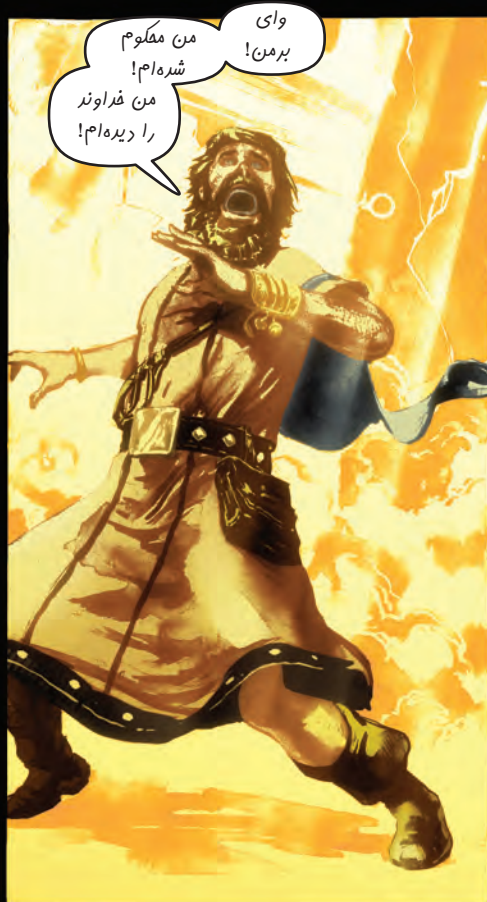
«من فراوند را در شکوه
و جلال دیدم.»

قدوس!
قدوس! قدوس!

خداوند
قدوس است!

خداي قادر
مطلق قدوس است!

قدوس!
قدوس! قدوس!





آنجا.



زغال لبان
تو را لمس کرد.
خطاهای تو
آمرزیده شده‌اند.
گناهان تو
پاک شده‌اند.



برو و به مردم بگو دیگر
هر قدر گوش کنید، درک
نخواهید کرد!

هر قدر نگاه کنید،
نخواهید فهمید که چه
می‌گذرد!

زیرا اگر آنها دیگر
دل‌های خودشان را سخت
نکنند....



من
اینجا هستم!
مرا بفرست!



آنگاه شنیدیم که خراوند مرگ گوید:

ز مردمی که تو از آنها
سخن می‌گویی، چه کسی
را به عنوان پیام‌رسان نزد
آنها بفرستم؟

چه کسی از
جانب ما خواهد
رفت؟



تا آن وقت که شهرها
ویران، از سکنه خالی و
خانه‌هایشان متروک شوند.
تا زمانی که، زمین خودش
بایر گردد!
تا زمانی که،
زمین خودش بایر
گردد!

اما هنوز یک
دانه مقدس در اسرائیل
خواهد بود، درست همانگونه
شاخه‌های درختان بریده شده
بر روی زمین می‌مانند.



...آنها به راستی خواهند
شنید، خواهند دید و درک
خواهند کرد! و آنها باز
خواهند گشت!
و شفا خواهند
یافت!
فراونرا،
تا کی این گونه
فواهر بود؟



«...اها اسرائیل سرور خود
را نمی‌شناسد»

«آنها ملتی
کناهکار و مردمی شریر هستند...»

زمان گذشت.



اشعیا به بیان همدار خود ادامه داد

فراوند پرسید: «تو فکر می‌کنی من
قربانی‌های تو را می‌فواهم؟»

«هدایای تو بی‌ارزش هستند!
هدایای تو حال مرا به هم می‌زنند!»



شرارت؟
ما تحت فرمانروایی یوتام
پادشاه به سر می‌بریم!

«تو باید به دنبال عدالت
باشی! به یتیمان، بیوه زنان و ستم
دیدگان کمک کن!»

«من به
فاطر شرارت‌های تو به تو
گوش نفواهم دار!»

فراوند این چنین
می‌فرماید!

«فرزندانی که پرورش
داده‌ام بر علیه من
شورش کرده‌اند!»

«یک گاو و یک الاغ صاحب
خود را می‌شناسند...»





ای مردم، گوش کنید!

کسی که او را
دوست می‌دارم،
تاکستانی در زمینی
حاصلخیز کاشت!



«او زمین را از سنگلاخ‌ها پاک سافت و در زمین
پرفشت گذاشت و فقط بهترین نوع تاک را کاشت!»

«اها...»

«...فقط میوه‌های بد حاصل شد!»

«فراوند می‌فرماید، من هر کاری را که
می‌توانستم انجام دادم! پس چرا تاکستان
من انگورهای بد به بار آورد؟»

«بنابر این این کاری
است که من انجام
فواهم دارم.»

«من اجازه فواهم دارم که لگد
مال شود. من آن را یک
زمین بایر فواهم سافت.»

«آنها به جای انگور خار و
فاشاک فواهم روئید.»



از تاکستان
فراوند قادر مطلق، ملت
اسرائیل است!
مردم یهودا تاک‌های
فوی هستند!

فراوند به دنبال انصاف
است، اقا جز ظلم و ستم
پیزی نمی‌بیند!
فراوند در جست و جوی
عدالت است، اقا خریار
کمک می‌شوند!



وای بر آنان که شرارت را نیک،
و نیکی را شرارت می‌نامند.
مردم شریعت فراوند
را به جا نیاروند و خشم
او را برانگیزند!

حتی زمانی که اشیا مردم را به بازگشت به سوی خدا فرا
می‌خواند، آگاهان را از این راه برگرداند.



بنابر این
پادشاهی شمال هم با
آرام متفر شده است.
دارند برای ما ایثار
مشکل کنند!



اها آخر هم پیام همداری
دریافت کرد...

آرامیان
اردوگاهی در افرایم برپا
کرده‌اند.
آنها می‌فואهند تو را از
تخت پادشاهی بیندازند.



و خداوند با اشعیا صحبت کرد...

تو با پسر،
شاریا-شوب به
دیدن...



«... و پیام مرا به او
برسان.»

این چه اشعیا؟

پیغام
تشویق‌آمیز است پادشاه.

فراوند می‌فرماید
هیچ ترسی نداشته باش.



«... آحاز پادشاه برو،
او را در انتهای جوی آبی که
از استخر بالایی جاری است
خواهی یافت...»

... به عنوان منشاء آب،
ما باید از امنیت آن
مطمئن باشیم.

آهاز
نگاه کن.



اشعیا ما باید نقشه بکشیم،
من نمی‌توانم فقط به حرف‌های
تو تکیه کنیم!

فراوند
می‌گوید که از او
نشانه‌ای بفواه!

من نشانه‌ای
نفوادم فواست!



«نقشه‌های
آنها عملی نفوادم
شد.»
«رهبر افرایم
پادشاه فحق است.»

«افرایم پایدار
نفوادم بود.»

«و تو نیز اگر ایمان نداشتی
باشی، پایدار نفوادم بود.»



آرام و پادشاه
شمال اسرائیل دو کدره نیم سوخته
پیش نیستند!

آنها علیه تو توطئه کرده‌اند و
می‌گویند: «بیایید یهودیه را اشغال
کرده و دیوارهای اورشلیم را فرو
بریزیم.»

اها فراوند
می‌فرماید:



...که مثل هیچ کرام از
اتفاقاتی که تا به امروز دیده‌اید،
نفوادم بود!

اها یهودیه محافظت
فوادم شد.

مردمی که در تاریکی هستند
یک نور بزرگ خواهند دید.
پسری از خاندان داوود متولد
فوادم شد، کسی که فرمانروایی
بر عهده‌ی اوست.

و حکومتش پایانی
نفوادم داشت.



باکراه‌ای پسری به دنیا فوادم آورد که
عمانوییل نامیده فوادم شد، کسی که قبل از
اینکه از شیر گرفته شود فرق نیک و بد را
تشخیص فوادم داد!

اها قبل از این
اتفاقات، آرام و اسرائیل متروکه
فوادم شد!

و فراوند زمان‌های سفتی را
بر یهودا فوادم آورد...



من
فراوند را آزمایش
نفوادم کرد!

آیا به این
علت که نمی‌فواهم
او پاسخ برده‌ام، در فواست
نمی‌کنی؟

یک علامت
از جانب فراوند
فوادم آمد!

شهرها یک پس از دیگری
در مقابل آشور خواهند افتاد.

سامره، دمشق، حمات و ...

تخلت فلاسیر پادشاه یهودیه را
تهدید کرد و به آن کینه ورزید.

"...من دقیقاً کاری را با اورشلیم و بت‌هایش می‌کنم
که با سامره و بت‌هایش کردم!"

این
و هشتانه!

بله!
و هشتانه! تو شنیدی که
پادشاه آشور چه می‌گوید ...

کلنو، ارغاد، دمشق
و سامره مانند هم هستند!

علیرغم وجود بت‌ها و
فرایانشان، دست من بر
پادشاهی آنها خواهد بود!
بت‌های سامره
فیلی بزرگ بودند.
و حالا...

«آشور و دیگر
سلطنت‌ها کاملاً نابود
خواهند شد، و بار دیگر بر
نخواهند فاست!»
«سپس فاندان
داوود هم نابود
خواهد شد!»

«شما عدالت ندارید، با
کارهائتان به فقیران و بیوه‌زان و
یتیمان ظلم می‌کنید!»
«پس در روز مجازات چه
کار خواهید کرد؟ شما کسی را
ننارید تا به او روی آورید!»

اما حالا
گوش کن که خداوند چه
می‌فرماید!
«بلا و سختی
بر آشور خواهد آمد!»
«اما آشور عصبی
مجازات من بر علیه
یک ملت
بی‌فراست!»



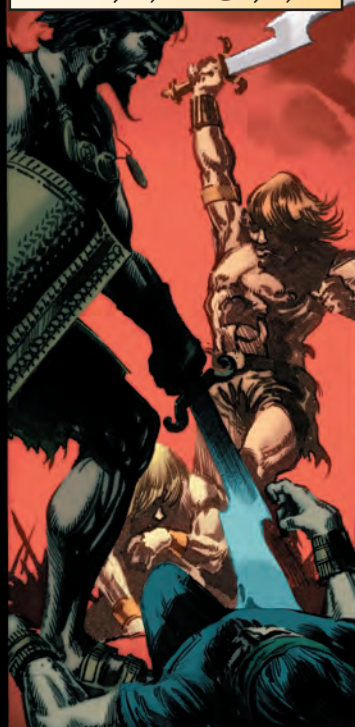
آغاز گشت نبرد و به جای آن کارها را
به روش خودش انجام داد



اسرائیل و آرام به جنگ علیه یهودا رفتند و آغاز
به جای روی آوردن به خدا...

پادشاه آشور بر دشمنان آغاز
پیروز گشت یافت.

پادشاه رصین کشته شد و تعداد زیادی
از اسرائیل به اسارت برده شدند.



و آغاز قهر بانه خداوند را از بین برد.

در همان مکان، یک قهر بانه برای
خدایان غیر شبیه قهر بانه پادشاه آشور ساختند.



از آن پس، پرستش خدایان غیر
در آن سرزمین رواج یافت.

و آغاز شخص طلا و نقره ای را که در خانه ی خداوند
پیدا کرده بود به حضور پادشاه آشور آورده است.



... به پادشاه آشور روی آورد.

آغاز
می گوید، فارم
شماست.

در خواست
او این است
که وقتی آرام و
اسرائیل بر علیه
او بر فاستند، به او
کمک کنید.



بار دیگر، خدانود به اشعیا پیام داد تا آن را اعلام کند.

و راهی برای بیان آن...



اتقاد
با مصریان و
عیشیان بهترین
کاره ...

نه!

من کلمات را در
پیام اشعیا یافته‌ام!

آغاز فردو پسرش خرقه بر تخت پادشاهی نشت.

وی بر علم مذهب و سیاست آشور بر خاست...

... و شروع به احیا رابطه‌ی قوم با خدا کرد.



افسر
امپراتور آشور شهر
اشدود را گرفت.

ما باید به آنها کمک
کنیم! ممکن است ما
شور ببری باشیم!



آن دیوانه‌ی
کم عقل!

او سه سال
عربان و پا برهنه
بوده است.

تو به فاطر سفنان
آن ابله، هیچ کاری
انجام نمی‌دهی؟



«پادشاه آشور آنان را بیرون فواهد راند.
آنها باید شرمسار باشند زیرا امیرشان را
بر قدرت مصر بسته بودند!»

هیچ کاری نکنم؟
نه!

ما امیرمان را بر
فراوان گذاشته‌ایم،
نه مصر!

و ما سنگرهایمان
را اینجا می‌سازیم،
به جای دفاع کردن
از اشدود!



کلام او ...
کلام فراوان است!... ساده
هستند، اما احمقانه نه!

«درست مثل پنه من
اشعیا که برای سه سال عربان
بود، اسیران کشور مصر و همیشه هم
عربان خواهند بود!»



در چهاردهمین سال پادشاهی حزقیّا، سنهاریب، پادشاه آشور حمله کرد.

استراتژی او: محاصره شهرهای مستحکم و گرسنگی کشیدن مردم تا زمانی که تسلیم شوند.

در اورشلیم، فرمانده میدان با حزقیّا صحبت کرد...



تو بر کمک‌های
فدایت تکیه کرده‌ای؟
او قدرتی ندارد.

ایازه ندهید
که حزقیّا شما را
فریب دهد!



خدا به اشعیّا گفت که در همان مکان با آخاز ملاقات کند.

فراوند من از حزقیّا می‌پرسد که
اطمینان او از کجاست.

تو به کمک‌های
مقبر تکیه کرده‌ای؟ آنها
قدرتی ندارند.

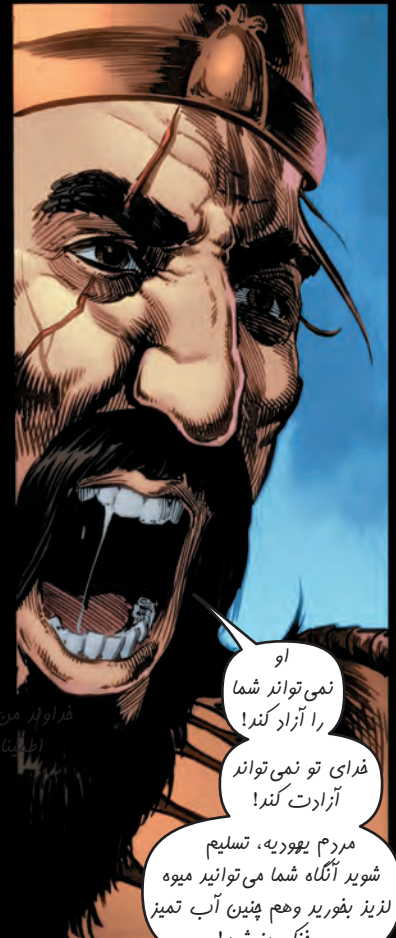


سپس او اسامی فدایان
ملت‌های دیگر را که نتوانسته‌اند در
برابر قدرت سنهاریب ایستادگی
کنند را عنوان کرد.

ما فقط با
سرنوشت رو به رو
شده‌ایم!

به نزد اشعیّا برو!
فرامایش فراوند را بفواه!

و حزقیّا لباس‌هایش را با سوگواری پاره کرد.



او
نمی‌تواند شما
را آزاد کند!

فدای تو نمی‌تواند
آزادت کند!

مردم یهودیه، تسلیم
شوید آنگاه شما می‌توانید میوه
لذیذ بفرورید و هم شنیدن آب تمیز
و شفا بنوشید!



«از سفنان آشوریان
ترسان مباش.»

«سناریب

شایعه‌ای فواهر

شنید...»

«...توسط من در

کوش‌های او گزاشته

فواهر شد...»

«... که باعث

می‌شود او به فانه بازگردد،

در آنها او بوسیله شمشیر

فواهر مرد.»



بعد از آن، حزقیّا شروع
بم دعا کرد...

فراوندا، فواهش می‌کنم
ناله‌های من را بشنو!

ما را از دست

سناریب نجات بده، تا همه ملت‌ها
برانند که تو تنها فراهستی!



ایلیقیم، رئیس دربار به نزد اشعیا رفت...

حزقیّا پرسید آیا
فراوند توهین سفیر آشور
را فواهر شنید.

امروز روز مصیبت
است، اشعیا.

بله، اقا
فراوند سفنانی برای
حزقیّا دارد.



سفیر آشور نامه‌ی
توهین آمیز دیگری
فرستاد.

اقا اشعیا هم نامه‌ای
فرستاد.

او گفت، «آنها وارد
شهر نواهند شد یا حتی تیری
پرتاب نواهه کرد.»

«فراوند فرمود من از
این شهر دفاع فواهم کرد و آن را
نجات فواهم داد!»

و در واقع، در انتهای شب...



... فرشته ای از جانب خداوند به اردوگاه آشور رفت.

او ۱۸۵۰۰۰ نفر از سربازان آنها را که محاصره اورشلیم را بر عهده داشتند، کشت.



سنتاریب به دلیل شایعه‌ای که حاکی از شورش بر علیه او بود، به آشور بازگشت.

در حالی که سنتاریب و آشور برای بیست سال و اندکی یک تهدید باقی ماندند...



فداونرا، فواشش می‌کنم. به یار آور که من پطور در راه‌های تو قدم می‌گذاشتم.

و پطور آنچه در نظر تو درست بود، انجام دارم!



به او بگو که من ۱۵ سال به عمر او اضافه خواهم کرد.

اشعیا، به حزقیای بگو من دعا‌های او را شنیده‌ام و اشک‌های او را دیده‌ام.

به او بگو که من از این شهر در برابر آشور دفاع خواهم کرد.



... بزرگترین تهدید بعدی حزقیای چیزی بیشتر از مسائل دنیوی بود.

فداونر می‌فرماید کارهایت را سرو سامان بده.

پس، اشعیا، آیا من فواهم مُرد؟



و فتح که حزقیلا سلامتش را باز یافت،
مقامات بابل به ملاقات او آمدند.

که پیروزی او را بر
بیماری و مفاصله‌ی سناریب
را جشن بگیرند!

ما می‌دانیم که
ملت‌های دیگر به تو
هدایایی داده‌اند، اقا امیدواریم
که از این فوشنور شوی.



و فتح آنها رفتند...

آنها چه
کسانی بودند؟ چه چیزی از
تو می‌خواستند؟

آنها از بابل
آمدند تا مرا ببینند.

آنها چه چیزهایی
را دینند؟



حزقیلا خوشحال شد، و هر چیزی که در
خزان خود داشت به آنها نشان داد.

و تمامی جنگ افزارهایش.

و انبار ادویه‌ها و روغن‌ها.



من هر
چیزی که در این خانه
بود به آنها نشان دادم.
چرا؟

حزقیلا،
فراوان به من گفت
که با تو صحبت کنم. «او فرمود، روزی
فواهر آمد که همه چیز
در خانه تو...»

«... همه چیز
در خانه پدر تو...»

«... همه به بابل
برده فواهر شد.»

«هتی پسران تو به آنها
برده فواهند شد.»

سفانی که تو از
جانب فراوان به من گفتی،
نیکو هستند.
دست کم در
زمان حیات من، صلح و
راستی فواهر بود.



اشخیا به نبوت ارامه می‌داد

نبوت‌های او از اسارت و
تلخ سخن می‌گفتند.

و همچنین درباره‌ی مسیح
موعود یک خارج، کسی که
خواهد آمد و رنج خواهد دید...

فراوند
می‌فرماید:
مردم من تسلی
یابید، گناهان او، شلیم پاک
شده‌اند.



«او فوار و فقیف خواهد شد، بنابراین به
سفتی به عنوان یک مرد شناخته خواهد شد!»

«او به خاطر گناه‌های ما مجروح
خواهد شد، و ما به زخم‌های او
شفا خواهیم یافت.»

«اما به خاطر
گناهان ما، او
مجروح شد.»



«بدانید، خدمتگذار من کیسمانه
سلطنت خواهد کرد.»

«او برافراشته و جلال
خواهد یافت.»

«اما آنجا هیچ برتری نخواهد بود
که مردم به او جذب شوند.»



مردی فریاد خواهد زد: «راه را برای
فراوند حاضر سازید.»

«جلال فراوند آشکار خواهد شد و
همه آن را خواهند دید!»



فراوند می‌فرماید:
«گوش فرا ده و تو زندگی
فواهی کرد.»

«من با تو یک پیمان
ابدی خواهم بست، مثبت
و خادار من به داوود نشان
داره شده است...»

«آن نجات‌دهنده برای
آنانی که از گناهانشان توبه
کرده اند، به اسرائیل
خواهد آمد.»



فراوندا، اینطور به
نظر می‌رسد که قوم تو،
هرگز تو را نشناختند!
ما ناپاک هستیم،
و قتی کارهای نیک ما مثل
پارچه‌های کثیف است!

ما خاک رس
هستیم و تو کوزه‌گر!



خزیه فرد و پرست منی
بر تخت پادشاهی نشست.

او یک پادشاه خریر بود و پرستش خدایان
غیر را آزاد کرد و انبیا، خوانند را کشت.

فراوندا!
من به صفت دربار
نیکویی، محبت و رحمت
تو ادامه فوادم داد!



و هم چنین فرزندان
شما.

و همدی بشر به
نزد من خواهند آمد و
تعظیم خواهند کرد.

بعضی از مردم باور دارند که
منی اشعیا را کشته است.

اما مثل بیشتر جزئیات زندگی
اشعیا، جزئیات مرگش هم
ناشناخته است.



شادی به
اورشلیم خواهد
آمد.

و داوری آتشین بر
همه ملت‌ها خواهد آمد.

آسمان و زمینی
جدید با قدرت من پایدار
خواهد بود.



من دست‌هایم برای
کمک به مردم شورشگر
بلند کردم.

آسمان تخت من است.
زمین پای انداز من.

اما من به
شخصی نگاه خواهم کرد
که روحی فروتن دارد.



گناهان ما
را هرگز به یاد نیاور!

بلکه این را به یاد
بیاور که ما قوم تو
هستیم!

آیا ساکت فواهی
ماند؟



همانطور که اشعیا نبوت کرده بود، سناحریب پادشاه
با شمشیر در سرزمین خودش کشته شد.

بوسیله فرزنداناش.

و بعد از مرگ اشعیا، همانطور که او گفته بود.
یهودیه تسخیر و اسیر شد.



و اسیران در بابل از سخنان اشعیا تلخ یافتند.

«...بنگرید،
فراوند می آید... او
از گله اش مثل یک شبان
مواظبت می کند...»

اینها تنها سخنان نبیوند که فراوند به اشعیا
دارد و مدتها پس از مرگش تحقق یافتند.



۷۰۰ سال بعد از اینکه اشعیا سخنانش را نوشت،
عیسای آنها را از روی یک طومار در کنیسه شهر ناصره خواندند.

«روح فراوند بر
من است.»

«او مرا مسح کرده
است که مژده انبیل را
به بینوایان بدهم.»

«که آزادی بر اسیران
را اعلام کنم.»

«که ستم‌پزگان را
آزاد کنم.»

«تا سال
خرفنده فراوند
را اعلام کنم.»



امروز، زمانی
که شما گوش می‌دارید این
نوشته به حقیقت پیوست.